

آیین بدنویسی

عبّاس حرّی

بدنویسی چنان از اهمیت برخوردار است که هر تحصیلکرده ای باید کم و بیش با آن آشنا باشد. بسیاری از افراد ممکن است فی الواقع بدنویسند، اما قواعد آن را تنها شنیده باشند. به همین دلیل، این خطر وجود دارد که پس از مدتی نسبت به این سنت شریف، بیگانه شوند. نوشتن درباره بدنویسی در واقع تحت قاعده درآوردن تجربه‌هایی است که طی سالها بدنویسی حاصل آمده یا از آثار دیگران آموخته شده است.

دلیل اینکه تاکنون کسی به چنین امر خطیری دست نیازیده است شاید این باشد که هیچ کس شرایط لازم را در خود نیافته است؛ یعنی کسی که هم بد بنویسد و هم بداند که بد می نویسد. این دو شرط اساسی، خوشبختانه، در نگارنده جمع است و در یغش آمد تا مشتاقان و هم قلمان را بی نصیب بگذارد.

شاید علاقه مندان تازه کار، پس از خواندن این نوشته دریابند که بدن نوشتن کار چندان دشواری نیست و قواعد آن را می توان به سادگی فراگرفت و به کار بست. هر چند نفر که این قواعد را به درستی بیاموزند، نگارنده به اجر خود رسیده است.

نه اصل اساسی را می توان برای توفیق در بدنویسی به یاد سپرد، اما باید توجه داشت که جمع آوردن همه این نه اصل در نوشته ای واحد، کار بدنویسان تازه کار نیست و ممکن است نتوان به سادگی به این مهم دست یافت. لیکن هر چه تعداد بیشتری از آنها در نوشته گرد آید مطلوبتر است.

اصل ۱. خواننده را ندیده بگیر!

بدنویس خوب، کسی است که جهان را به دو نیم تقسیم می کند: خود و دیگران. در نوشتن باید چنان کنی که گویی نیم دوم وجود ندارد. پیام خود را در بطری نهاده در دریا رها کن، سرانجام ممکن است زمانی، کسی در جایی آن را بیابد و از مضمون آن آگاه شود.

هنگامی که قلم در دست می گیری به مخاطب خاصی میندیش. با مخاطبان غیر متخصص چنان سخن بگو که با متخصصان هم رشته خویش. این دون شأن بدنویس است که زبان و بیان خود را به «سادگی» بیالاید و نوشته خود را تا حد درک مخاطبان کم دانش، خفیف کند. ایشانند که باید مشقت کشند و از خلال افاضات بدنویس کشف رمز کنند.

علاوه بر این، احتیاط شرط عقل است؛ بهتر است خوانندگان حد خود را بشناسند و هوس نکنند به ذهنیات تو نزدیک شوند. هر چه بدتر بنویسی خوانندگان کمتری خواهی داشت و این ایمنی ترا تضمین می کند. اساساً از پدیده ای به نام خواننده فاصله بگیر. موجود فضولی است و می کوشد دقیقاً بداند چه می گویی. همین دخالت بیجای این موجود مزاحم سبب می شود که تو وقت گرانبهایت را صرف آن کنی که امکان نزدیکی او را به ذهن خود بیشتر فراهم سازی. هر چه بیشتر به ذهن تو نزدیک شود بیشتر از تو انتظار دارد و تو هم باید انتظارش را بیشتر برآوری. عقل سلیم حکم می کند که از آغاز هشیار باشی. از ابتدا به بدنویسی شهره باش. یقیناً خواننده ای نخواهی داشت، و بالتبع کسی هم آرامش ذهنت را بر هم نخواهد زد.

حسن دیگر این کار آن است که می توانی هر بار مدعی نوع خاصی خواننده شوی. اگر برای کودکان نوشتی و نفهمیدند بگو که برای بزرگسالان نوشته ای. هرگاه بزرگسالان سر در نیاوردند بگو همیشه ارزش آثار خوب سالها پس از مرگ خالق آنها شناخته می شود. تا آن وقت هم که مرده و که زنده!

پیوسته به خاطر داشته باش که خواننده موجودی مدعی و طلبکار است. اگر تمام قلمت را هم در عسل فرو

کنی و برای گُل روی او بر کاغذ بدوانی، نیش خودش را خواهد زد. بهتر است از آغاز، تکلیفت را با او روشن کنی. بهترین راه قطع ارتباط با خواننده این است که گربه را دم حجله بکشی. با عنوان نوشته ات آغاز کن. همیشه عنوانی را به کار ببر که ربطی به متن نوشته ات نداشته باشد. عنوان را یک بار سبک و سنگین کن، اگر دیدی چیزی از آن دستگیرت می شود بی درنگ کنارش بگذار. اما هرگاه دریافتی که عنوان خواننده نابکار را به بیراهه می کشد و فریب می دهد، در نخستین حرکت خود، توفیق داشته ای.

اصل ۲. پرگروبی ربط گوباش!

برای آنکه اطمینان یابی خواننده را به کلی از صحنه بیرون رانده ای، نوشته ات را با جمله ها و عبارتهای دور و دراز بیارای. باید تلاش کنی که خواننده پی نبرد که کدام مبتدا متعلق به کدام خبر است. مرجعهای ضمیرت را چنان مبهم انتخاب کن که خواننده نتواند با اطمینان به منظور پی ببرد. هیچ لذتی بالاتر از این نیست که خواننده سرگردان را مجسم کنی که حاج و واج در مقابل نوشته تو در گل مانده است. هیچ گاه از واژه های ساده و روشن استفاده مکن. این کار را به همان خوب نویسان ساده دل و ابگذار. تو باید واژه هایی را بر گزینی که همگان در نیابند. مهمتر آنکه باید آنها را چنان کنار یکدیگر بچینی که پیوندی با یکدیگر نداشته باشند. اگر حس کردی که هر کلمه در نوشته تو هویت ویژه ای یافته است و در کنار کلمات دیگر ناظر بر معنی و اندیشه واحدی است، بدان که از اصول بدنویسی عدول کرده ای. سعی کن در هر جمله ات اندیشه های فراوان و متفاوتی را جای دهی که همگی ناقص و نارسا و نامرتب باشند. مبادا وسوسه شوی و جمله های پیچیده و چند سطری را به جمله های کوتاه، ساده، و روشن تبدیل کنی. با این کار به خواننده اجازه داده ای که گامی به تو نزدیک شود و این خطر آفرین است.

اگر هوس کردی که متنی را ترجمه کنی، پیوسته استقلال رأی خود را حفظ کن. نگران آن مباش که

نویسنده اصلی چه گفته است. تو خود آنچه دریافته ای بنویس. هرگاه دریافتی که نویسنده مطالبی را نگفته است، تو می توانی به جای او بگویی. به هر حال انسان جایز الخطاست. ممکن است مطالبی در ذهن داشته که قادر به بیان آنها نبوده است. تو که از چنین کفایتی برخوردار باشی اجازه داری ذهنیات بیان نشده او را نیز بشکافی و بیان کنی. یقیناً نویسنده متن اصلی سپاسگزار تو خواهد بود و از اجر اخروی نیز بی نصیب نخواهی بود.

اصل ۳. به پیوستگی نوشته ات میندیش!

یکی از آفتهای بدنویسی رعایت پیوستگی و وحدت در نوشته است. زنهار که واژه ها هویت ساز جمله ها، جمله ها هویت ساز بندها، بندها هویت ساز فصلها، و جمله گی هویت ساز نوشته ات باشند! این نهایت ساده دلی است که فکر کنی رشته ای نامری می بایست این اجزاء را از ابتدا تا انتها به هم ربط دهد. چنین «ربطی» ربطی به بدنویسی ندارد. بندها باید نه استقلال درونی داشته باشند و نه نسبت به بندهای دیگر دارای وابستگی بیرونی باشند. هرگاه هر بند از نوشته ات فقط حول یک اندیشه بگردد، بدنویس موقتی نخواهی بود. بکوش که در هر بند به چند مطلب نامرتب پردازای. هرگاه هر بند از نوشته ات حاصل منطقی بند قبلی و مقدمه ای برای بند بعدی باشد، از اصول بدنویسی بسیار به دور مانده ای.

در هر بند هر چه دلت می خواهد بگو و چندان نگران طول و عرض آن مباش. مبادا که مرز هر بند با بند دیگر را تمایز میان دو اندیشه مشخص کند. این راه درستی برای پایان هر بند و آغاز بند دیگر نیست. راه درست آن است که خط کشی در دست داشته باشی و تصمیم بگیری که مثلاً هر ۱۵ یا ۲۰ سانتی متر از نوشته ات یک بند را تشکیل دهد. برای این کار از وجب هم می توان استفاده کرد. هر کجا فکر می کنی باید بند را پایان دهی، بی درنگ نقطه ای بگذار و سپس وارد بند دیگر شو. نگران آن مباش که مطلب آن بند پایان یافته یا ناقص مانده است. مطلوبترین صورت نوشته بد آن است که مجموع بندهای یک فصل از نوشته

شبهه مجموع محتویات کشکول درویشان باشد. هر چه از هر جا دستت رسید در آن بریز. همان وجه مشترک که همگی در یک کشکول گرد آمده اند کافی است.

اصل ۴. هدف را فراموش کن!

هدف داشتن در نوشته دون شأن بدنویسی و اهانت به منزلت بدنویسان است. بدنویس خوب کسی است که آنچه بر قلمش جاری شد بنویسد. خوانندگان که به هر حال باید در این دنیا تقاص خواننده بودن را پس بدهند، محکومند که هدفی را به نوشته تو نسبت دهند؛ چون این موجودات مزاحم را عادت داده اند که در نوشته به دنبال هدف بگردند. خوب، آنها چنین اصراری دارند، خودشان هم باید هدفی پیدا کنند و به نوشته تو نسبت دهند. این وظیفه تو نیست.

اگر هدف نداشتی موظف هم نخواهی بود که از ابتدا تا انتها خط واحدی را دنبال کنی. هر وقت هر چه به یادت آمد و در زوایای ذهنت داشتی بیرون بکش و بر روی کاغذ بیاور. نگران بی ربط بودن آنها مباش. این خوانندگانی که من می شناسم چیزهایی را به نوشته تو نسبت می دهند که فکرش را هم نکرده ای.

اصل ۵. نسبت به منابع پیشین بی اعتنا باش!

ترپس از تو کسانی مطالبی نوشته اند که با مطالب نوشته تو قرابت دارد، به تو مربوط نیست. بدنویس موفق کسی است که چنان بنویسد که گویی آنچه نوشته، بدایعی است که تنها بر او الهام شده و پیش از او کسی چیزی در آن باب ندیده و ننوشته است. توفیق در این امر، چند راه دارد: اول اینکه اصلاً آنچه را دیگران قبلاً نوشته اند نخوانی. جهل نسبت به آنها بار مسؤلیت ترا سبکتر می کند. دوم اینکه اگر خواندی، هر چه خواستی استخراج کن و در نوشته ات به نام خود جا بزن. که می فهمد! سوّم اینکه اگر آثار دیگران سود بردی و به آنها اشاره هم کردی، طوری ارجاع بده که خواننده اصلاً نتواند به آنها رجوع کند و اشاره های ترا بیابد. تا می توانی اطلاعات مآخذ را نادرست و نارسا

ذکر کن. نه شماره جلد درست باشد و نه شماره صفحه. اگر کل مآخذ اشتباه باشد چه بهتر! اساساً چرا تو این همه زحمت بکشی و دقت کنی که مبادا در ارجاع به مآخذ لغزشی روی دهد؟ که خواننده پخته خوار نمک شناس به راحتی و بدون دغدغه بتواند محل دقیق اطلاعات را شناسایی کند؟ مگر رمز اصلی بدنویسی خصوصیت با خواننده نیست؟ پس او را پی نخود سیاه بفرست. چیزی را از جایی بگیر و به جای دیگر ارجاع بده. بگذار خواننده به قدرت و تسلط تو در بدنویسی پی ببرد.

فهرست مآخذ نیز در عالم بدنویسی آرایشی بیش نیست. مشخصات مثنی کتاب و مقاله و مانند آن را به انتهای نوشته ات بچسبان. بدنویس صادق تلاش نمی کند که حتماً بین مآخذ و نوشته اش رابطه ای باشد. اگر از چهار منبع استفاده کرده ای مشخصات بیست منبع را در فهرست مآخذت بیاور. اگر دلیل این اختلاف را پرسیدند بگو که «برای مطالعه بیشتر» آورده ای.

اصل ۶. راه و رسم نگارش را کنار بگذار!

چه کسی گفته است که باید «نمکنشناس» و «زیستشیمیدان» و «ایججتخدا» را جدا نوشت؟ چه کسی گفته است که نباید بنویسی «باو گفتم» و حتماً باید بنویسی «به او گفتم»؟ چه کسی گفته است که باید آخر جمله نقطه بگذاری؟ یا ویرگول را کجا به کار ببری و کجا به کار نبری؟ هر کجا هر طور که می پسندی عمل کن. «هیچ آدابی و ترتیبی مجوی». اینها تلاشهای بیهوده ای است که عده ای بیکاره و خوش خیال بر خود هموار کرده اند و می پندارند که راه و رسم نگارش را به دیگران می آموزند. در بدنویسی پایبند هیچ یک از این گزافه ها مباش. در به کار بردن علائم سجاوندی هم مهم نیست چه راهی را در پیش می گیری. کافی است کیسه ای پر از نقطه و ویرگول و علامت سؤال و تعجب و ... داشته باشی و پاشی روی نوشته ات. علامتها هر کجا فرود آمد همانجا خوب است. به هر حال مهم آن

است که نشان بدهی این نشانه‌ها را می‌شناسی، جای آنها مهم نیست.

اصل ۷. دیگران را خفیف بشمارا

مگر نه آن است که بدنویس جهان را دو نیم می‌بیند: خود و دیگران؟ و مگر نه آن است که «دیگران» به پیشیزی نمی‌ارزند؟ پس بدنویس باید برای وفادار ماندن به این اصل، آن «دیگران» را پیوسته خوار شمارد و این خوار شمردن را در نوشته خود بروز دهد. بدنویس خوب کسی است که به دیگران بتازد، و دیگران وی را به این صفت بشناسند و از او فاصله بگیرند. اهانت از رموز بدنویسی است، زیرا بدین ترتیب کسی جسارت آن نخواهد یافت که به اعمال بدنویس بیچسد و بر او خرده بگیرد. پس بکوش که به دیگران لجن پراکنی. مهم نیست که چه چیز را بهانه تاخت و تاز قرار دهی. اگر می‌خواهی از اندیشه کسی انتقاد کنی، لازم نیست زحمت بکشی و متون را مطالعه کنی تا به جوهر اندیشه طرح شده دست یابی و سپس نگرش او را بیازمایی. کافی است کشف کنی که مثلاً عادت دارد فاشق را در دست چپ بگیرد. در معایب این کار داد سخن بده و آنگاه نتیجه بگیر که چنین فرد چپ دستی شایسته آن نیست که چنین و چنان ببیندش. بدنویس موفق کسی است که بتواند «شقیقه» را با هر پندیده دیگری ربط دهد. در عالم بدنویسی «لایتچسبک» وجود ندارد.

اصل ۸. به محل درج نوشته ات مینیش!

مقام بدنویسی والاتر از آن است که دل نگران آن باشی که نوشته ات کجا درج خواهد شد. اگر گفتند مقاله ای برای مجله ای تخصصی بنویس، همان گونه بنویس که کتابی دوست صفحه ای را می‌نویسی. اگر برای مجله ای می‌نویسی که مخاطبانی عام و غیر متخصص دارد، همان مقاله ات را برای آن مجله هم بفرست. نوع خواننده که

اهمیت ندارد. اگر خواستند مقاله ای پانصد کلمه ای برای دایرة المعارف بنویسی، مقاله ای سه هزار کلمه ای بنویس. یعنی در واقع سر و ته کتاب یا مقاله قبلی ات را بزنی و به مقاله دایرة المعارف تبدیلش کن. با این کار از دو جهت سود برده ای: اولاً مقاله ات بی سر و ته خواهد شد و این خود نشانه پایبندی و وفاداری به اصول بدنویسی است. ثانیاً می‌توانی بگویی که تلاشت را کرده ای و این مطلب طوری است که در کمتر از سه هزار کلمه نمی‌گنجد. اگر دایرة المعارف حق الزحمة ترا بر حسب تعداد کلمه پرداخت کند، از این بابت سودی هم نصیب خواهد شد.

اصل ۹. هرگز نوشته ات را دوباره مرور مکن!

اوقات بدنویسان گرانبهارتر از آن است که به اموری بیهوده نظیر بازخوانی نوشته و امثال آن بگذرد. آنچه را نوشتی دیگر تمام است. بازگشتن و نوشته را از آغاز مرور کردن کاری زیانبار است. اگر هرگونه اصلاحی در نوشته ات صورت دهی، ترا از عالم بدنویسی دور خواهد کرد. چه ممکن است خدای ناکرده چیز بی ربطی را حذف کنی، مطلب از قلم افتاده ای را به آن بیفزایی، یا جای دو جمله یا بند را تغییر دهی. کافی است فکر کنی که همین دگرگونیهای به ظاهر کوچک، یکباره «بدنوشته» ترا به عرصه ناخوشایند و نامطلوب خوب نویسی می‌کشاند. تکرار این جرمها بتدریج سبب خواهد شد که زمانی چشم بگشایی و دریابی که بدنویسان اجماعاً ترا از جرگه خود بیرون رانده اند. جرمها همیشه ناشی از غفلتهاست. مبادا آنچه را اسلافت به «دو گندم» فروختند به «جوی» بفروشی. لذت بدنویسی را با زحمت خوب نویسی معامله مکن که در این داد و ستد، تنها یک تن سود خواهد برد: دشمن تو، خواننده.